جلسه 555

یکشنبه 26/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در فتوای مجتهد بر اساس امارات بود.

آقای صدر وجهی که ذکر کردند این بود که اساس اشکال که عامی موضوع حجیت امارات نیست را انکار کردند، فرموده اند که چرا عامی موضوع حجیت اماره نباشد؟ خبر ثقه ای که می گوید نماز جمعه واجب است این خبر ثقه حجت است بر همه، چه آنهایی که این خبر به آنها واصل شده که این مجتهد است و چه آنهایی که این خبر به آنها واصل نشده و هم العوام. چه آنهایی که فحص کرده اند از معارض و مخصص وهو هذا المجتهد، چه آنهایی که فحص نکرده اند و هم العوام. شرط حجیت خبر ثقه وجود خبر ثقه است در معرض وصول ولو لم یصل، و عدم معارض در معرض وصول سواءا فحص ویأس عن الظفر بالمعارض فی معرض الوصول أم لا.

ایشان عمده استدلالشان به این صحیحه احمد بن اسحق است که هم امام هادی علیه السلام فرموده اند: العمری ثقتی فما أدی الیک عنی فعنی یؤدی، وهم امام عسکری علیه السلام فرمود: العرمی و ابنه ثقتان فما أدیا الیک عنی فعنی یؤدیان وما قالا لک عنی فعنی یقولان فاسمع لهما و اطع فإنهما الثقتان المأمونان. ایشان می گوید عرف وقتی این خطاب را می شنود وصول خبر و اداء الخبر الی المکلف را الغاء می کند از موضوعیت، حمل بر طریقیت محضه می کند که خبر ثقه موضوع حجیت است، چه شما بدانید چه ندانید، خبر ثقه را بشنوید یا نشنوید.

این مطلب، مطلب مهم است، ایشان در بحث تقلید ابتدائی از میت هم همین مطلب را دارد، چون در بحث تقلید ابتدائی از میت مرحوم آقای خوئی فرموده است که: روایات و هیمنطور آیات که مربوط به حجیت فتوای فقیه است ما را ارجاع داده به فقیه زنده، "فاسئلوا اهل الذکر"، از مرده که نمی شود سؤال کرد، یا "لینذورا قومهم"، مرده که انذار نمی کند. "عمن آخذ عنه معالم دینی؟ قال خذ عن یونس بن عبدالرحمن"، اخذ معالم دین که از مرده معنا ندارد، از کتاب مرده بله ممکن است، نگفت که عن کتاب من آخذ، گفت عمن آخذ؟ از چه کسی اخذ کنم معالم دینم را؟ اخذ معالم دین از انسان و نه از کتاب او معنا ندارد که اخذ از مرده باشد، باید اخذ بشود از زنده.

سؤال وجواب: صحبت این است که آقای خوئی فرموده: تمام آیات وروایات که امر کرده اند یا اذن داده اند در رجوع به فقیه، ظهور دارند در رجوع به فقیه زنده. تعلم باید بکنید حکم شرعی را از فقیه زنده، چون امر شده اید به سؤال از اهل ذکر، از مرده که نمی شود سؤال کرد. ولذا ایشان فرموده اگر فتوای مجتهد را فراموش کنید، تعلم کرده اید فتوای مرجع متوفی را ولی فراموش کرده اید، یک وقت فکر می کنید یادتان می آید، او اشکال ندارد او تذکر است. یک وقت راهی جز رجوع مجدد به رساله عملیه آن مرجع تقلید نیست، باید دومرتبه مراجعه کنید تا تعلم کنید. تا پای تعلم به میان می آید شما امر شده اید به تعلم از فقیه زنده، تعلم از فقیه مرده معنا ندارد. ولذا ایشان می گوید در مواردی می شود باقی ماند بر تقلید مجتهد میت که تعلّمها فی حال حیاته و لم ینسها. چرا؟ برای اینکه اگر غیر از این باشد آنوقت شما مجبوری بروی تعلم کنی فتوای مجتهد میت را در حالی که امر شده ای به تعلم فتوای مجتهد حی، امر شده ای به سؤال از حی و امر شده ای به اخذ معالم از حی و هکذا.

مرحوم آقای صدر اشکالش این است که آقا! اینها عرفی نیست، عرف از این خطابات استفاده موضوعیت نمی کند برای سؤال. حالا اگر سؤال نکردیم خودش ابتداء به ساکن حکم شرعی را گفت، آیا فاسئلوا اهل الذکر می گوید سؤال موضوعیت دارد؟ نه، این عنوان طریق محض است به اینکه رأی فقیه حجت است. حالا چه سؤال بکنید او رأیش را ابراز کند یا سؤال نکنید. اخذ بکنید رأی او را یا أخذ نکنید. و لذا ایشان می گوید اطلاق این روایات می گوید تقلید ابتدائی از میت هم جائز است. چرا؟ برای اینکه مفاد این روایات این است که رأی فقیه حجت است. سؤال کردن، انذار فقیه، اخذ معالم دین از فقیه اینها همه طریق محض است بیان عرفی است که فتوای فقیه و رأی فقیه حتی ابراز رأی هم لازم نیست، اگر من بدانم لو سئلته لاجاب، بالاتر عرض کنم می دانم رأی فقیه بر حلیت حلق لحیه است، اما فقیه کیّسی است حاضر نیست رأی فقهی اش را بگوید، به دفترش هم گفته بگوئید المرجع لایبدی رأیه فی هذا المجال، ولی ما فهمیدیم که رأی ایشان حلیت حلق لحیه است، از نظر آقای صدر مشکلی ندارد. آنی که از این خطابات فهمیده می شود این است که رأی فقیه حجت است، حتی ابراز هم لازم نیست بکند. همه این عناوین ظهور در طریقیت محضه دارد به حجیت رأی فقیه.

آنوقت در مانحن فیه هم ایشان از این روایت العمری ثقتی فما أدی الیک عنی فعنی یؤدی این را استفاده می کند که آنچیزی که مهم است وجود خبر است، حالا آن خبر به گوش شما برسد أدّی الیک أو لم یؤدّ الیک، مهم نیست، اینها طریقند به وجود خبر. خب این بحث، بحث مهمی است و منشأ آثار زیادی است چه در بحث حجیت فتوای فقیه و چه در بحث حجیت خبر، فعلا مجالی برای بحث تفصیلی در این مورد نیست. اینکه آیا رأی فقیه حجت است یا ابراز رأی حجت است، که آقای سیستانی نظرشان این است که اگر فقیه ابراز نکرد رأی را بلکه از راه دیگری کشف کردیم رأی او را این حجت نیست. فتوی ابراز الرأی است باید ابراز کند رأیش را.

مرحوم آقای صدر معتقد است اینها خلاف ظهور عرفی در طریقیت محضه است.

ما عجالتا عرض کنیم در مورد خودمان، کار به بحث فتوای فقیه و مباحث مربوط به آن نداریم، ما أدی الیک عنی فعنی یؤدی فاسمع له واطع خود ارتکاز عرفی وجوب قبول خبر ثقه را بعد از وصول می داند. قبل از وصول وجوب قبول ندارد. فقط در شبهات حکمیه قبل الفحص است که واجب است فحص، در آنجا ارتکاز عقلاء می گوید خبر دال بر تکلیف اگر در معرض وصول بود در شبهات حکمیه، آن منجز است. اما خبر دال بر ترخیص قبل از وصول معذر است؟ خود آقای صدر هم به آن ملتزم نیست. خود ایشان معتقد است که معذر بودن خبر ترخیصی مشروط است به وصولش به مکلف. یا در شبهات موضوعیه که مطل قخبر چه دال بر ترخیص و چه دال بر تحریم مشروط به وصول است. ارتکاز عقلاء این است. ونمی شود الغاء خصوصت کرد از این ما أدی الیم عنی فعنی یؤدی بگوئیم نه وصول شرط نیست معرضیت للوصول شرط است. قبل الفحص عن المعارض و المخصص اصلا عقلاء معذر نمی دانند خبر را. وقتی معذر نمی دانند یعنی لاتعمل بخبر الثقة قبل الفحص عن المعارض. تو معذور نیستی اگر عمل کنی به خبر ثقه در احکام قبل از فحص از معارض. وقتی همچنین ارتکازی هست چه جور ما بگوئیم نه اگر فی علم الله معارض در معرض وصول نبود این خبر بر شما حجت هست. این را نمی شود الغاء خصوصیت کرد.

وجه دیگری که مطرح هست، وجهی است که به نظر ما این وجه هم صحیح است، وآن تقلید طولی است، تقلید دو مرحله ای. مجتهد اگر بیاید در این موارد که اماره قائم شده بر وجوب نماز جمعه، اول به ما بگوید قام خبر الثقة علی وجوب صلاة الجمعة ولایوجد معارض له فی معرض الوصول. خب این نظر فقیه برای ما حجت است یا نه؟ عند العقلاء حجت است. فقیه نظر داد. قام خبر الثقة علی وجوب صلاة الجمعة ولایوجد له معارض فی معرض الوصول، عامی حجت پیدا می کند بر دو تا مطلب: یک: وجود خبر ثقه بر وجوب نماز جمعه. دو: حجت پیدا می کند بر انتفاء معارض در معرض وصول. تا این حجت در نزد عامی محقق شد موضوع می شود برای حجیت خبر ثقه. می شود من قام عنده الحجة علی وجد خبر الثقة و قام عنده الحجة علی عدم المعارض فی معرض الوصول. خب بیشتر از اینکه حجیت خبر ثقه مشروط نیست. حجیت خبر ثقه اگر مشروط به وصول است همین مقدار کافی است در وصول که فقیه ایصال بکند خبر ثقه را به عامی به همین نحو، اول ایصال بکند خبر ثقه را و عدم معارض در معرض وصول را، عامی موضوع می شود برای حجیت خبر ثقه، بعدش بگوید فجیب علیک صلاة الجمعة. اشکال دارد؟ تقلید دو مرحله ای می شود، مرحله اول می گوید قام خبر الثقة علی وجوب صلاة الجمعة ولس له معارض فی معرض الوصول، عامی هم می گوید قبول کردم. مجتهد می گوید حالا که شدی موضوع حجیت خبر ثقه و حکم ظاهری شامل تو شد، وجوب ظاهری نماز جمعه در حق تو فعلی شد. حالا این تقلید دو مرحله ای را مجتهد خلاصه کرده در یک مسأله، می گوید بر مردم نماز جمعه واجب است. با این یک مسأله هم ایصال می کند خبر ثقه را و عدم معارض در معرض وصول را و هم حجیت خبر ثقه را به مردم بیان می کند.

نفرمائید که این مقدار کافی نیست در ایصال خبر ثقه.

چرا کافی نیست؟ ما بیشتر از اینکه دلیل نداریم. همینکه مجتهد به مردم گفت بر شما نماز جمعه واجب است، مردم می فهمند که مجتهد بی دلیل و روی هوا و هوس حرف نمی زند. با همین حرفش دو تا کار را انجام داد، هم ایصال کرد اماره بر وجوب نماز جمعه را به شما و عدم معارض در معرض وصول را برای او، وهم حکم آن را بیان کرد که خبر ثقه ای که قامت الحجة علی عدم المعارض فی معرض الوصول حجة. با یک مسأله که نماز جمعه بر مردم واجب است این مطلب اداء شد.

بله یک مشکلی که در تقلید طولی هست این است که کسی که معترف است که اعلم نیست و مردم جائز نیست از او تقلید بکنند یا حداقل مساوی است با دیگران و مردم از باب تخییر اگر رجوع بکنند به دیگران بلامانع است. خب این مجتهد که فتوای خودش را حجت فعلیه برای عوام نمی داند، خب تقلید طولی تصور نمی شود در فتوایش. چرا؟ برای اینکه در مرحله اول گیر می کنند. مجتهد به مردم می گوید مردم خبر ثقه داریم بر وجوب نماز جمعه و معارض در معرض وصول هم ندارد. مردم می گویند این فتوای شما بر ما حجت نیست با وجود اعلم. تا این را می گویند دیگر مجتهد آن فتوای دومش را که فیجب علیکم صلاة الجمعة بوجوب ظاهری نمی تواند صادر کند. مثل این می ماند که مجتهد فالاعلم بگوید که اصل برائت جاری است که سیگار کشیدن حرام است و حلق لحیه حلال است بر مردم، و خودش هم متوجه است که مرجع اعلم فتوی داده به حرمت حلق لحیه. می گویند آقای فالاعلم تو اصل برائت را برای کی جاری می کنی؟ برای خودت؟ می گوید ما که دیگر پیر شده ایم، بعد از این دیگر هوس حلق لحیه و هوس شرب تتن و اینها نداریم، می گویند پس برای مردم و جوانها داری فتوی می دهی. خب این جوانها فتوای تو برایشان حجت نیست. اینها مرجع اعلم دارد می گوید حلق لحیه حرام است، با وجود فتوای اعلم به حلق لحیه باز هم اینها اصالة البرائة دارند که در مورد اینها اصالة البرائة جاری کردی؟ خب با توجه به فتوای معتبر بر حرمت حلق لحیه که این مردم برائت از حرمت حلق لحیه ندارند. شما فرض این است که به مردم می گوئی برائت از حرمت حلق لحیه دارید. خب مردم که برائت از حرمت حلق لحیه ندارند با وجوب فتوای اعلم به حرمت حلق لحیه.

اینجا هم همینطور است، وقتی تقلید طولی شد، آن فتوای اول به وجود خبر ثقه بر وجوب نماز جمعه و عدم معارض فی معرض الوصول مشکل دارد، چون این فتوی حجت نیست بر عوام، تا بعد زمینه سازی کند این مرجع فالاعلم برای فتوای دومش که فیجب علیکم صلاة الجمعة ظاهرا، با وجود اینکه اعلم فتوی داده است که نماز جمعه واجب نیست.

خب به این هم یک قید لبی می زنیم، می گوئیم هر کسی رساله می نویسد یک قید لبی دارد، مثلا وقتی می گوید که نماز جمعه واجب است قید لبی اش این است که بر کسی نماز جمعه واجب است که فتوای من بر او حجت باشد. بر کسی حلق لحیه جائز است طبق اصل برائت که فتوای من بر او حجت باشد. خب این قید لبی ارتکازی را ما می توانیم ملتزم بشویم و هیچ محذوری ندارد.

وجه دیگری که مطرح می شود در فتوای مجتهد بر اساس اماره: وجهی است که مرحوم شیخ انصاری و مرحوم محقق اصفهانی فرموده اند. وآن نیابت است. می گویند آقا! اصلا مجتهد نائی از مقلد است، نزّل المجتهد منزلة العوام در اینکه اگر خبر ثقه به مجتهد برسد، کأنه خبر ثقه به همه عوام رسیده است، اگر مجتهد فحص کند از معارض، کأنه همه عوام فحص کرده اند از معارض. واحد کألف است، نائب در فحص از وجود خبر ثقه و از عدم معارض از عوام است. و وقتی فحص کرد مثل آنهایی که یک زیارت می خوانند هم از طرف خودشان و هم از طرف همه جن و انس، مجتهد هم وسائل الشیعه را باز می کند عملا اینجور است که می گوید فحص می کنم اصالة از طرف خودم و نیابة از طرف عوام. حالا نگوید هم همین است نیابت است. خب وقتی نیابت شد وقتی خبر ثقه بر او قائم شد، کأنه خبر ثقه نزد همه عوام قائم شده است، همه عوام می شوند موضوع حجیت خبر ثقه با وصول خبر به این مجتهد، لکونه قائما مقام العوام ونائبا عنهم. وقتی مجتهد فحص می کند و یأس از ظفر به معارض پیدا می کند کأنه همه عوام فحص کرده اند و یأس پیدا کرده اند از ظفر به معارض.

اقول: این مطلب، مطلب معقولی است، ولکن نه در ارتکاز عقلاء بحث نیابت مجتهد هست از عوام، ونه در روایات. در ارتکاز عقلاء رجوع جاهل به عالم از باب رجوع به خبیر است، نه اینکه خبیر نائب هست از دیگران در تشخیص. نه، خبیر واقع را کشف می کند و خبر از واقع می دهد. مجتهد هم در ارتکاز مراجع و مجتهدین به عنوان یک کارشناس واقع را کشف می کند و به مردم اعلام می کند، نه اینکه خودش را نائب بداند از مردم.

سؤال وجواب: اگر واجب کفائی است شیخ طوسی مثلا کشف کرده دیگر بقیه مراجع چرا کشف بکنند؟ فحص که واجب کفائی نیست هر مجتهدی باید فحص کند، منتهی اینها می گویند مجتهد نائب است از عوام. حالا این بحث نیابت را در فرع بعدی توضیح می دهیم، چون ما این بحث را دیگر مفصل تر از این نمی خواهیم مطرح کنیم اجمالا یکی دو مورد دیگر را عرض می کنم این بحث را تمام می کنیم وارد بحث بعدی می شویم.

در مورد فتوای مجتهد بر اساس استصحاب آنجا این مسلک نیابت زیادتر بروز می کند. تا حالا ما بحثمان از فتوای مجتهد بود بر اساس خبر ثقه. اما گاهی مجتهد بر اساس استصاب فتوی می دهد، می گوید من یقین دارم نماز جمعه در زمان حضور امام علیه السلام واجب تعیینی بود، مشهور اینطور می گویند. استصحاب می کنیم که هنوز هم نماز جمعه واجب تعیینی است، بعد در رساله می نویسد که نماز جمعه واجب تعیینی است.

مشکل این است که جناب آقای مجتهد! شما در رساله ات نوشتی نماز جمعه واجب تعیینی است، آیا این فتوی به حکم واقعی است و واقعا نماز جمعه واجب تعیینی است؟ مگر تو عالمی به واقع؟ تو شاکی در واقع. لا تقل ما لاتعلم، تو که نمی دانی نماز جمعه واقعا واجب تعیینی است پس چرا فتوی می دهی به وجوب واقعی نماز جمعه تعیینا. اگر مجتهد بگوید نه، ما می گوئیم نماز چمعه وتجب تعیینی ظاهر است. می گوئیم آقای مجتهد بر شما واجب تعیینی است؟ می گوید نه ما پیر شده ایم بر پیرمردها نماز جمعه واجب تعیینی نیست، ما برای عوام داریم می گوئیم. می گویند عوام موضوع استصحاب نیستند. این وجوب ظاهری یعنی وجوب استصحابی من کان علی یقین فشک فلیبن علی یقینه، عوام که یقین ندارند به وجوب نماز جمعه در عصر حضور تا بعد بگوئید که استصحاب در حق آنها جاری است. شما یقین دارید. شما استصحاب می گوید نماز جمعه در حقتان واجب تعیینی است بعد می گوئید من پیر هستم، عذر می آورید. مردم که یقین ندارند به وجوب سابق نماز جمعه در عصر حضور. این مثل این می ماند که شما یقین داری این اب قبلا نجس بوده به همه مردم اعلام کنی که باید از این آب اجتناب کنید چون استصحاب می گوید این آب نجس است. خب استصحاب به شما می گوید که این آب نجس است به مردم که نمی گوید. مردم که یقین سابق به نجاست ندارند.

مرحوم آقای خوئی فرموده: من که خیالم راحت است، استصحاب قائم مقام قطع موضوعی می شود، با استصحاب می شود خبر داد از واقع، هیچ اشکالی ندارد. من می گویم فتوی می شود داد به وجوب واقعی نماز جمعه در عصر غیبت به برکت این استصحاب. چون این مجتهد که استصحاب جاری می کند می شود عالم به بقاء تعبدا فیجوز له الإخبار عن الواقع. خب اینکه قبلا عرض کردیم درست نیست.

مرحوم آخوند و مرحوم آقای صدر می گویند ما می گوئیم استصحاب رکن اولش یقین به حدوث نیست واقع الحدوث است، ولذا همه عوام استصحاب دارند. چرا؟ برای اینکه شک که دارند در وجوب نماز جمعه. می ماند یقین سابق. یقین سابق که رکن استصحاب نیست. واقع حدوث وجوب نماز جمعه در عصر حضور رکن استصحاب است. خب اگر این مطلب درست بشود که خیلی خوب است، که آنوقت همه عوام استصحاب دارند خودشان خبر نداشته اند. مجتهد می گوید ای مردم! استصحاب نه تنها در حق من جاری است که در حق همه شما جاری بوده است. چون شما یقین به حدوث ندارید، ولی یقین به حدوث که رکن استصحاب نست، واقع الحدوث رکن استصحاب است.

ببینیم آیا این مطلب درست است و ثمرات این مطلب ببینیم چیست انشاءالله فردا.